

مجله دانش و توسعه (علمی - پژوهشی)، شماره ۱۸، نیمه اول سال ۱۳۸۵

رابطه میان رشد اقتصادی و تجارت در بخش صنعت

(مواد نساجی و پوشاک)

دکتر علیرضا رحیمی بروجردی*

چکیده

ادبیات کاربردی در بررسی الگوی تأثیر سیاستهای تجاری بر رشد اقتصادی، اساساً سعی بر این دارند که علیت ارتباط میان عوامل ایجاد کننده تجارت و رشد را تفسیر نمایند. هدف تحلیلهای تجربی، بررسی انتقادهای موجود در مورد ارتباط تجارت و رشد و بررسی شکافهای تئوریک با توجه اساسی به محدودیتهای تئوریهای موجود است. مرور ادبیات کاربردی نشان می‌دهند که یک تحلیل واقعی از رشد اقتصادی می‌بایست در برگیرنده تمام تعیین کننده های رشد اقتصادی، از جمله کارایی کل عوامل تولیدی (TFP)، ذخیره سرمایه و انواع سرمایه گذاریها باشد. ارزیابی ارتباط میان رشد اقتصادی و تجارت، بدون لحاظ نمودن اثرات سرمایه گذاری روی درجه باز بودن تجاری (بعنوان مهمترین عامل و فاکتور کلان) در تحت تأثیر قرار دادن رشد، امری غیر ممکن می‌باشد. منظور ما از تجارت، درجه باز بودن بخش کالایی اقتصاد بین الملل در صنایع مورد نظر بوده، که ساختار و اهمیت آن در تعیین رشد ارزش افزوده هر بخش مد نظر است. الگوی آزمون فرضیه فوق به شرح زیر تبیین می‌گردد: «رابطه ای مثبت میان رشد ارزش افزوده و رشد نسبت شکاف تجارت در میان بخشهای مختلف صنعتی، موجود می‌باشد.» در این رابطه تحلیل توأم مقطعی و سری زمانی از رابطه تجارت و رشد در دو صنعت مواد نساجی، پوشاک و صنعت کفش و کلاه طی دوره ۱۳۶۷ - ۱۳۷۹، مورد بررسی قرار خواهد گرفت. نتایج تجربی در صنعت مواد نساجی و پوشاک نشان می‌دهند که رشد قدر مطلق نسبت شکاف تجاری، عامل کاهنده برای رشد ارزش افزوده محسوب می‌شود. همین نتایج برای صنعت کفش و کلاه تأیید می‌گردد. بنابراین رابطه مثبت میان رشد ارزش افزوده و رشد نسبت شکاف تجارت در دو صنعت یاد شده در ایران مشاهده نمی‌گردد.

واژه های کلیدی: رشد اقتصادی و تجارت، صنعت مواد نساجی و پوشاک، صنعت کفش و کلاه، درجه باز بودن تجاری، نسبت شکاف تجارت، ارزش افزوده صنعت، تحلیل توأم مقطعی و سری زمانی

* دانشیار دانشکده اقتصاد - دانشگاه تهران

۱ - مقدمه

نظریه پردازان اقتصاد رشد، به طور گسترده در خصوص علت تفاوت‌های موجود در نرخهای رشد میان کشورهای مختلف به بحث پرداخته‌اند. اقتصاددانان سنتی علت تفاوت اساسی میان نرخ رشد کشورها را توسط نرخهای متفاوت بکارگیری عوامل اساسی تولید مانند نیروی کار و سرمایه قلمداد کرده‌اند. در این شرایط کار و سرمایه به صورت ساکن در فرآیند تولید ترکیب می‌شوند و بنابراین ذخیره موجودی کار و تجهیزات سرمایه‌ای، به سهولت از صنعتی به صنعت دیگر قابل انتقال هستند. در سالهای اخیر، نظریه رشد با نظریه‌های تجارت بین‌الملل مرتبط گردید. طبق نظریه‌های مزبور، کشورها با بکارگیری سیاست مبادلاتی و با استفاده از شیوه‌ها و روشهای مدرن تولید، به رشد درونزادست می‌یابند. رومر (۱۹۸۶)، لوکاس (۱۹۸۸)، گروسمن و هلیمن (۱۹۹۰)، کانالهای ارتباطی میان رشد درونزا و تجارت را، بازدهی فزاینده به مقیاس، اثر یادگیری در حین انجام کار، سرمایه انسانی و اثرات پویای بروندهی عوامل به وجود آورنده تجارت، معرفی کردند. این عوامل، از طریق تحت تأثیر قرار دادن درجه باز بودن تجاری، رشد را تحت تأثیر قرار می‌دهند. در واقع ورود تجارت به مقوله رشد، توابع تولید موجود را تغییر شکل داده است. در این چارچوب پدیده‌های کیفی و پویا وارد فرآیند رشد اقتصادی شده و مفهوم رشد اقتصادی را از حالت کمی و ایستا متمایز می‌کنند^۱.

در ادبیات تجارت بین‌الملل، به دلیل فقدان نظریه اقتصادی برای بنگاهها، بررسی آثار تجارت تولیدات بنگاهها روی رشد تولید؛ به ارزیابی سیاستهای تجاری کشورها مرتبط شده است. در واقع این مشکل تئوریکی توسط فروزی که از یک سطح به سطح دیگر انتقال می‌یابند، قابل حل می‌باشد. آنچه مهم است این است که مفاهیم عمومی و مشترکی در زمینه یاد شده از این امر که تجارت، ظرفیت رشد اقتصادی را افزایش می‌دهد، حمایت می‌کنند. بنابراین سیاستهای تجاری که سطح بلند مدت تولید را در بنگاهها تحت تأثیر قرار می‌دهند، دارای آثار تعیین کننده‌ای بر روی نرخ رشد می‌باشند. از سویی دیگر بنیانهای تئوریکی برای نشان دادن منافع پویا؛ ضعیف، نا واضح یا ناموجود هستند. در واقع همیشه حاصل و آثار سیاستهای تجاری پویا، نسبتاً بیشتر از حجم تجارت می‌باشد، بنابراین یک شکاف مهم میان پیامهایی که از کاربرد ادبیات تئوریک استخراج می‌گردد و واقعیتی که ادبیات کاربردی ترسیم

1) Piazolo, M. Determinants of South Korean Economic Growth, 1955-1990, 1995.

می‌کند، وجود دارد^۱. در طول دوره به طور نسبی بلند مدت، به علت آن که آورده های ایستا از سیاستهای تجاری باز، گرایش به کوچک نمایی توضیح دهنده پدیده رشد واقعی دارند، توجه به آثار پویای درجه باز بودن تجاری امری ضروری است. از آن جایی که در تئوریهای متداول اقتصادی، صنعت نساجی و شاخه های وابسته به آن، نقش مهمی را در توسعه کمی و کیفی زیرساختهای صنعتی ایفا می نماید، صنعت مزبور به عنوان مطالعه موردی انتخاب گردیده است تا نقش آن در رشد اقتصادی ایران معلوم گردد. بنابراین، هدف ما در این مقاله، مطالعه ساختار تجارت در صنعت نساجی، پوشاک و صنعت کفش و کلاه و نقش آنها در ایجاد رشد اقتصادی می باشد. در این راستا، به بررسی تعیین کننده ها و قدرت توضیح دهندگی صنایع مزبور با کمک تخمینهای اقتصادسنجی می پردازیم. آزمون این تحقیق را به قرار زیر می توان بیان نمود: «رابطه ای مثبت میان رشد ارزش افزوده و رشد نسبت شکاف تجارت در میان بخشهای مختلف صنعتی موجود است.» ساختار این تحقیق به قرار زیر خواهد بود: ابتدا به بررسی مبانی نظری اهتمام می ورزیم. در این رابطه موضوعاتی از قبیل آثار تجارت بر رشد، تفکیک نوع رشد اقتصادی به نیروهای کارگری و افزایش بهره وری و سپس ادبیات تئوریک در خصوص ارزیابی کانالهای ارتباطی میان رشد و تجارت، مورد مطالعه قرار می گیرند. در ادامه، به تبیین مدل و تخمین آن در دو صنعت مواد نساجی، پوشاک و کفش و کلاه خواهیم پرداخت. بخش نهایی اختصاص به نتیجه گیری خواهد داشت.

۲- مبانی نظری

در این بخش چهار دسته موضوع نظری، به قرار زیر مورد بررسی قرار خواهند گرفت:

- ۱- بررسی مبانی نظری در خصوص ارزیابی کانالهای ارتباطی میان رشد و تجارت؛ ۲- تفکیک منابع رشد اقتصادی به نیروی کار و افزایش بهره وری؛ ۳- آثار تجارت روی رشد از دیدگاه کاربردی و ۴- مطالعه مدل زانگ که مطالعات کاربردی این مقاله براساس آن صورت یافته است.

۲-۱ ادبیات تئوریک در خصوص ارزیابی کانالهای ارتباطی میان رشد و تجارت

ادبیات رشد در این خصوص منتهی می شود به مسائلی مانند درون زایی متغیرهایی که با در نظر گرفتن

1) Rodriguez, F. and Rodrik, D. Trade Policy and Economic Growth: A Skeptic's Guide to the Cross-National Evidence, 1999.

سیاست های بکار رفته در ادبیات کاربردی، سعی دارند یک ارتباط آشکاری بین رشد و تجارت برقرار کنند. یک تحلیل صحیح از رابطه^۲ درجه^۱ باز بودن تجاری و رشد اقتصادی باید در برگیرنده^۱ تمام تعیین کننده های رشد اقتصادی از جمله ذخیره^۱ سرمایه (که در تعیین رشد، نقش مرکزی را بازی می کند) باشد. این دور از واقعیت است که رشد اقتصادی را تنها مدیون تغییر در الگوهای تجاری و درجه^۱ باز بودن تجاری بدانیم. در بررسی مدل تخمینی در بخش پنجم این مقاله سعی شده است که نسبت به این موضوع اهتمام ورزیده شود.

گروهی از اقتصاددانان در مورد قدرت درجه^۱ باز بودن اقتصاد در تحت فشار قرار دادن رشد شک دارند. این عده معتقدند که حتی در صورت استفاده از متدولوژی هایی که حامی منافع اثرات افزایشی درجه^۱ باز بودن اقتصاد روی رشد هستند، باز در این خصوص شک وجود دارد. مدل های ایستای تجارت پیشنهاد می کنند درجه^۱ باز بودن اقتصاد می تواند تنها به طور موقت نرخ رشد را افزایش بدهد. در واقع ممکن است درجه^۱ باز بودن تجاری یک «گذرگاه فرعی»^۱ برای رسیدن به رشد درونزا باشد. این امر که به دلیل منافع کوتاه مدت از تخصیص مجدد منابع حاصل شده است، دلیل بر وجود یک ارتباط مثبت موقت بین تغییر در درجه^۱ باز بودن اقتصاد و رشد اسمی تولید ناخالص داخلی می باشد. ادبیات رشد جدید، در بر گیرنده^۱ بخشی از روش هایی است که از طریق آن، درجه^۱ باز بودن تجارت ممکن است رشد درونزا را در بلند مدت، تحت تأثیر قرار دهد. البته مطالعات کاربردی باید بتوانند صحت ادعای فوق را تأیید نمایند که در همین راستا یکی از اهداف مطالعه^۱ حاضر بررسی ادعای مزبور در بخشی از صنعت ایران است.

در دنیای امروزی می توان رشد پر سرعت را در یک دوره^۱ بلند مدت از طریق مدل های رشدی که در آنها عامل کارایی کل عوامل تولید (TFP)^۲ و دانش انباشته شده در کالاهای تولیدی، به مثابه کانال های اصلی ارتباط دهنده^۱ درجه^۱ باز بودن تجاری و رشد درونزا، می باشند، جستجو نمود. از این رو می توان ادعا کرد، در صورتی رشد درونزا از کانال تجارت اثر می پذیرد که تجارت، تحت تأثیر عوامل اصلی موثر بر رشد قرار گیرد.

بررسی های نظری و کاربردی متفاوتی در این زمینه در ادبیات به چشم می خورد. برای مثال، گروسمن و هلیمن (۱۹۹۰) رابطه^۱ تجارت و رشد را از طریق یک مدل پویای دو کشوری و با پیشرفت فن آوری

1) Bypass

2) Total Factor Productivity

درون زا، مورد بررسی قرار دادند. به عقیده آنها، فهمی کلی از رشد درون زا، باید در برگیرنده انباشتگی سرمایه نیز باشد. در این مدل روی نقش مقیاس اقتصادی در پیشرفت اقتصادی و روند رشد تأکید شده است. آنها فرض کردند که در هر کشور، سه فعالیت کارا انجام می گیرد. این سه فعالیت عبارتند از: تولید کالای نهایی، تولید پی در پی انواع متنوعی از کالاهای واسطه ای، و فعالیت تحقیق و توسعه. تابع تولید حاصله از رشد درون زای آنها برای هر کشور به شرح زیر نگاشته شد:

$$Y_t = BA_i L_{Y_i}^{1-B} \left[\int_0^n X_i(\omega)^\alpha d\omega \right]^{\beta/\alpha}$$

که در آن $0 < \alpha, \beta < 1$

در این تابع تولید: L_{Y_i} نشان دهنده اشتغال یافته گان در بخش کالای نهایی، $X_i(\omega)$ ، داده واسطه ای تولید ω بوده، AI پارامتر کارایی در مورد یک کشور خاص و n تعداد متفاوتی از تولیدات واسطه ای در زمان موجود می باشد. واضح است که این تابع تولید برای انواعی از کالاهای واسطه ای، نشان دهنده بازدهی ثابت به مقیاس است. افزایش در میزان تنوع کالاهای واسطه ای، کارایی عوامل تولید را افزایش خواهد داد. تابع قیمت در کشور فوق به فرم زیر حاصل می شود:

$$P_{Y_i} = \left(\frac{W_t}{A_t} \right)^{1-\beta} \left[\int_0^n P_x(\omega)^{1-\varepsilon} d\omega \right]^{\frac{\beta}{1-\varepsilon}}$$

که در آن $\beta/(1-\varepsilon) > 1$ می باشد.

در معادله قیمت، W_t دستمزد در کشور i و $P_x(\omega)$ قیمت انواع کالای واسطه ای ω است. فرض می شود که تولید کنندگان کالای نهایی در همه جای دنیا، قیمت های مشابهی برای تولیدات واسطه ای که آزادانه مورد مبادله قرار می گیرند، می پردازند.

مدل گروسمن و هلپمن حاصل یک نرخ رشد درونزای بلند مدت است، که با عطف توجه ویژه به انتشار جریانات دانش و فن آوری، تجارت و رشد را به همدیگر مرتبط می کند. نتایج کاربردی مدل آنها، برخی از ویژگی های ارتباط میان تجارت و رشد را به قرار زیر، مشخص می نماید. اولاً، آنها نشان دادند که تقاضای نسبتاً قویتری برای کالای نهایی کشوری که از مزیت نسبی در فعالیت تحقیق و توسعه

برخوردار است، وجود دارد و سهم کشوری که در کالاهای واسطه‌ای از تنوع و تخصص کمتری روبه‌روست، پایین می‌باشد. همچنین در صورت فقدان مزیت نسبی تحقیق و توسعه در تولیدات، رشد بلند مدت، مستقل از تقاضای نسبی برای کالای نهایی خواهد بود. به علاوه، اگر سیاستهای فعال^۱ کشورها به سمت داشتن مزیت نسبی در تحقیق و توسعه حرکت کنند، نرخ رشد بلند مدت در اقتصاد جهان افزایش خواهد یافت. بنابراین هر گونه عامل تحریک‌کننده فعالیت‌های تحقیق و توسعه میان کشورها، نرخ بلند مدت رشد را در اقتصاد جهانی افزایش می‌دهد. نتیجه مهم دیگری که از مطالعات آنها حاصل می‌شود، این است که تعرفه‌های وارداتی و یارانه‌های صادراتی می‌توانند به بروز نتایج دوپهلوی بر حسب روند افزایشی نرخ رشد، منجر گردند. این نتایج متضاد به مقدار تأثیر پذیری ضرایب رفتاری موجود در مدل بستگی دارند.^۲

در واقع اساسی‌ترین جنبه رشد درون‌زا و پایدار، سرمایه‌گذاری است و همانگونه که «ردریک»^۳ در سال ۱۹۹۹ خاطر نشان کرد، سرمایه‌گذاری موتور رشد است. در این شرایط سرمایه‌گذاری متغیری است که در مدل‌های رشد نئوکلاسیک در گذشته و حال از تأثیر آن غفلت شده، و عمده‌ترین عامل ایجاد کننده فشار تقاضای^۴ روی رشد درون‌زا و پایدار در یک اقتصاد سرمایه‌داری است.

نظریه‌های رشد، نئوکلاسیک‌ها تابع تولید پیوسته‌ای را که سعی در توضیح رشد تولیدات بر حسب رشد عوامل تولید دارد، مورد استفاده قرار می‌دهند. در این نظریه، تفاوت ایجاد شده در رشد تولیدات بین کشورها، بر حسب تفاوت در رشد داده نیروی کار، انباشت سرمایه و پیشرفت فن‌آوری به عنوان تعیین‌کننده رشد توأم با کارایی، مورد محاسبه قرار می‌گیرد. یکی از اختلالات نظریه رشد نئوکلاسیک این است که محدودیت تقاضا هرگز به طور آشکار در مدل وارد نشده است.

در مدل‌های کلاسیک و نئوکلاسیک، مطالعه در خصوص رشد، بدون در نظر گرفتن محدودیت تراز پرداختها و جریانات سرمایه‌ای خارجی و محدودیت تقاضای سرمایه‌گذاری داخلی انجام شده است. بنابراین مدل، تجارت را به محدودیت تراز پرداختها مربوط نمی‌سازد، چراکه، رشد بلند مدت توسط نیروی کار و فعالیتهای تحقیق و توسعه بدون اشاره اساسی به محدودیت تقاضا و سرمایه‌گذاری تعیین می‌گردد. در این صورت تجارت، در برگیرنده سرریز تکنولوژی نخواهد بود. در این مدلها، برون‌ریزی

1) Policy- active

2) Frederico, g. Jayme, Jr, Notes on Trade and Growth, 2003

3) Rodrik

4) Demand-pull

فن آوران به علت نادیده گرفتن سمت تقاضا در الگوهای تجاری لحاظ نمی‌گردد، در صورتی که با عنایت به سمت تقاضا این امکان وجود دارد که تولید نهایی سرمایه، از خطر کاهش انباشتگی سرمایه مصون بماند و روند افزایشی رشد ادامه پیدا کند. با توجه به تنگناها و موارد نظری یاد شده، به تبیین و تخمین مدل در بخش سوم خواهیم پرداخت.

۲-۲- تفکیک منابع رشد اقتصادی به نیروی کار و افزایش بهره‌وری

بسیاری از مسائل اقتصادی و اجتماعی در اقتصاد در حال رشد، ساده‌تر حل و فصل می‌شود، تا در اقتصاد راکدی که در آن تولید ملی در حال سکون باشد. هر چه رشد اقتصادی بیشتر باشد، با پیشرفت فنی و جابه‌جایی نیازها و تشدید تقسیم بین‌المللی کار، تغییرات ساختاری در شاخه‌های اقتصادی ساده‌تر خواهد بود. چون در بهترین صورت ممکن، آهنگهای رشد اقتصادی بسیار مثبت و متفاوت، تغییرات ساختاری مورد نیاز را سبب می‌شوند. هر چه در شاخه‌هایی که رشد اقتصادی بالایی دارند، نیاز به نیروی کار هماهنگ با آنها (نیروی کار ماهر و متخصص) بیشتر احساس گردد، به کارگیری و جذب نیروی کار آزاد شده در شاخه‌های اقتصادی در حال انقباض، به همان نسبت کمتر خواهد بود.

تفکیک آهنگ رشد تولید به رشد کمی و کیفی، بیشتر به این کار می‌آید که زمینه‌ای برای پیش‌بینی‌های رشد اقتصادی باشد و با کمک آن پیشگویی‌هایی درباره رشد نیروی کار بر اساس آمارهای جمعیت‌شناسی (که تا حدی معتبر است) انجام گیرد. با وجود این پیش‌گوییها، تکامل و توسعه بهره‌وری نیروی کار، به دلیل کمبود نظریه‌ای مستند و پرمحتوا از لحاظ تجربی، کم و بیش بیانگر تخمینهای ذهنی است.

اگر بین رشد اقتصادی و رشد نیروهای کار، رابطه تنگاتنگی وجود داشته باشد می‌توان سیاست رشد اقتصادی را با زیاد شدن عامل تولید نیروی کار به هم پیوند داد. اما آمارهایی که بیانگر این روابط باشند، همان قدر کم و نادر است که آمارهای مربوط به سهم سرمایه‌گذاری و آهنگ رشد تولید واقعی ملی. مجدداً می‌بینیم که رابطه بین بهره‌وری عامل تولید نیروی کار و رشد اقتصادی؛ قویتر از رابطه مقدار عامل تولید کار و رشد اقتصادی است. با عنایت به مطالب فوق‌الذکر، چگونگی استفاده از منابع رشد اقتصادی همچون نیروی کار و سرمایه در مدل مورد تبیین که در بخش پنجم این مطالعه مورد مذاکره قرار گرفته است، باید با حساسیت ویژه‌ای مدنظر و تفسیر قرار گیرد.

۲-۳- آثار تجارت روی رشد از دیدگاه کاربردی

مدلهای ایستای تجارت بین الملل یا مدل هایی از رشد اقتصادی، که در برگیرنده یک اقتصاد بسته است، قادر نیستند پیشگویی روشنی در مورد اثرات سیاست تجاری روی نرخ رشد بلند مدت داشته باشند. بنابراین واضح است که منافع ناشی از کارآیی تجارت در این مدلها کمتر دیده می شود. در مدل های ایستای تجارت، حرکت به سمت درجه باز بودن، به علت تخصیص مجدد منابع در کوتاه مدت، نرخ رشد را به صورت کمی و گذرا افزایش خواهد داد. طبق دیدگاه کلاسیکها درجه باز بودن تجاری، تنها یک فرصت می باشد؛ به عبارت دیگر یک بازدهی دائمی از درجه باز بودن تجاری حاصل نمی گردد. این درحالی است که دست یافتن به رشد پایدار، به معنی قوام دائمی فرآیند تجارت خواهد بود. در مدل های «کینزین»، کانالهای ارتباطی میان تجارت و رشد از طریق معیارهایی که تقاضا را تحت فشار قرار می دهد (اجزای تشکیل دهنده تجارت یا صادرات، واردات)، با ایجاد عدم تعادل در تراز پرداختها به عنوان یک محدودیت برای رشد محسوب شده و مسیر رشد را دچار نوسان می کند، زیرا در این مدل ها، مسیر رشد، همتراز و متعادل و یکنواخت نیست. از سویی دیگر، اثر خالص سیاستهای تجاری در مدل های رشد بلند مدت به دلیل آنکه کارآیی تجاری موثر روی رشد، از طریق عوامل سیال گونه یا روان کننده تجاری، رشد را تحت تأثیر قرار می دهد، شفاف نیست. و مواردی از قبیل شکست بازار ناشی از بروندهی های رقابتی یا وابستگی سیاست تجاری به ویژگی های کشور یا صنعت مورد بحث، باعث می گردد، که رشد حاصل از تجارت تفسیر ناپذیر گردد^۱.

ادبیات کاربردی در بررسی الگوی سیاست اقتصادی روی رشد، اساساً سعی بر این دارد که علیت ارتباط میان عوامل ایجاد کننده تجارت و رشد را تفسیر نماید. هدف تحلیلهای تجربی، بررسی انتقادهای موجود در مورد ارتباط تجارت و رشد و بررسی شکافهای تئوریک با توجه اساسی به محدودیتهای نظریه های موجود در توسعه می باشد. «رادریک» (۱۹۹۵) معتقد است که نظریه های اقتصادی تمایل دارند که استدلالهای مبتنی بر درک مستقیم را مسکوت و بی حمایت باقی بگذارند. اگرچه درک این گونه ارتباطات در کارهای مختلف مورد توجه قرار گرفته است، اما به همراه خود مشکلاتی را نیز به وجود آورده است. در ادبیات کاربردی جدید رشد، مشکل مهمی مانند درون زایی متغیرهای توضیح دهنده رشد ظاهر شده است. طبق سیاستهای پیش بینی شده در ادبیات کاربردی، ارتباطی واضح میان درجه باز

1) Nathan, N. Growth and Trade Policy: an Empirical Analysis, 2002.

بودن تجاری و رشد اقتصادی موجود نیست. بنابراین اثرات واقعی دور از نتیجه نهایی است. نظریه های جدید اقتصاد بین الملل، با تجدید نظر کردن در محدوده عوامل به وجود آورنده پویایی، در حال ایجاد تعدیل و تغییرات رفتاری در مسیر رشد می باشند^۱.

مرور ادبیات کاربردی در این زمینه نشان می دهد که یک تحلیل واقعی از رشد اقتصادی می بایست در برگیرنده تمامی تعیین کننده های رشد اقتصادی، از جمله کارایی کل عوامل تولیدی (TFP)، ذخیره سرمایه و انواع سرمایه گذاریها باشد. ارزیابی ارتباط میان رشد اقتصادی و تجارت، بدون لحاظ نمودن اثرات سرمایه گذاری روی درجه باز بودن تجاری (بعنوان مهمترین عامل و فاکتور کلان) در تحت تأثیر قرار دادن رشد، امری ناممکن است.

ادبیات جدید رشد، کانالهایی را که از طریق آنها درجه باز بودن می تواند رشد بلند مدت را تحت تأثیر قرار دهد، به دو بخش تقسیم نموده است. تعدادی از این کانالها در برگیرنده تغییرات انواع تکنولوژی بوده و تعدادی دیگر نیز شامل شکاف های فن آوری (این شکافهای تکنولوژیکی در طول مرزها از طریق تجارت پر شده و کشورها با اقتصاد بازتر، دسترسی بهتری به سبد گسترده فن آوری دارند) می باشند. از طرف دیگر نوع فن آوریهای به کار رفته در تولید کالاهای تجاری، میزان شکافهای تکنولوژیکی و نرخ چیره شدن بر فن آوری را معین می نماید.

در ضمن پر شدن شکافهای فن آوری، محصولات جدیدی را خلق نموده و بازارهای مصرفی جدیدی را پایه ریزی می کند. در واقع تمامی کالاهای تولید شده در این شرایط، کالاهای سرمایه ای هستند که به سهم خود تقاضاهای جدید و ارزش های اضافی را ایجاد می کنند؛ این فرآیند، عرضه را در عرصه کمیت و کیفیت مصرف و تولید، افزایش می دهد. تولیدات فوق یک ارزش اضافی حقیقی را به وجود می آورند، که بر اساس کاربرد شیوه های تولید فعال تر و کارآمدتر، حاصل می شود. این ارزش اضافی حقیقی و خالص، نتیجه گسترش و توسعه عرضه و تقاضا بوده و منجر به تخصص گرایی کامل روند تولید می گردد. در این گونه تجارت که تمام تولیدات به صورت عوامل واسطه ای مبادله می شوند، کارایی به وجود آمده در سبد تولیدات به شکل کالاهای واسطه ای، افزایش یافته و بعنوان پاداش مصرف کنندگان، در دسترس آنها قرار می گیرد.

قرار گرفتن تولیدات صنعتی در محیطهای بین المللی، در صورت قابلیت تطبیق با این محیطها، ساختار

1) Frederico, G. and Jayme, Jr. Notes on Trade and Growth, 2001.

اقتصادی نامحدودی را تشکیل می دهند که می توانند روی رشد تأثیر بگذارند. از اینرو وقوع صرفه جوییهای داخلی و خارجی در تولید و دستیابی صنایع به مقیاسهای اقتصادی ایجاد کننده رشد، از جمله اهداف کلیدی سیاستهای تجاری در این زمینه به شمار می روند. با توجه به مطالب فوق که به طور مختصر چگونگی رابطه رشد ارزش افزوده که از نیروهای تولیدی تأثیر پذیری دارند و شکاف تجاری در میان بخش های مختلف صنعتی را مورد بررسی قرار می دهند، سعی ما در این مقاله بررسی رابطه رشد افزوده و رشد نسبت شکاف تجارت در میان بخشهای صنایع منتخب می باشد. البته چنانچه مطالعات کاربردی این مقاله نشان می دهد، در صنایع مورد نظر، نیروهای تولیدی با وجود آنکه نقشی فزاینده در رشد ارزش افزوده دارند، اما ساختار تولید صنعتی کشور به گونه ای است که این نیروها در جهت ایجاد شرایط لازم برای ایجاد ناهماهنگی در یک دستگاه نامتعادل و ایستا به کار گرفته می شوند. بدیهی است که بررسی دلایل چنین ناهماهنگی نیازمند مطالعه کاملاً جداگانه ای است.

۲-۴- بررسی اجمالی مدل زانگ

در این مقاله، تغییر در میزان تولید کالای مورد تجارت بر خلاف مدل‌های پویا که در شرایط روبارویی شرایط عرضه و تقاضا توضیح داده می شود، بر مبنای تأثیر یک جانبه عوامل عرضه بررسی می گردد و معیار درجه باز بودن تجاری، تأثیر مثبت شکاف میان مقادیر میان صادرات و واردات روی مقادیر کمی ارزش افزوده فرض می گردد. (البته وجود آثار مثبت ممکن است در برگیرنده مقادیر رشد کیفی نیز باشد). به همین منظور، توابع مورد انتظار تغییر در ترکیب کالاهای مورد تجارت (ارزش افزوده صنایع یا مقدار تولید کالاهای صنایع تحت تأثیر اختلاف در به کارگیری صرفاً موجودی عوامل)، در برگیرنده رشد موجودی سرمایه و رشد نیروی کار (متغیرهای نئوکلاسیک) به علاوه متغیر ساختاری، که شامل رشد نسبت شکاف تجاری می باشد، خواهد بود. متغیر ساختاری می تواند نقش مهمی در حرکت رویدادها داشته باشد و توضیح دهنده تفاوت‌های موجود در میزان رشد صنایع از طریق بررسی الگوی تجاری ایستا باشد.

برای تصریح مدل «زانگ» و سازگار کردن این مدل با هدف پژوهش به صورتی که بتوان توسط آن الگوی تجاری صنعت را بررسی کرد، معادله زیر مورد آزمون قرار خواهد گرفت.^۱ در این معادله، رشد

1) Zhang, S. (2002). A Panel Study of the Openness- Growth Linkage. Department of Economics Syracuse University, December 16, pp. 1-42.

ارزش افزوده صنعت «G(V)» تابعی از رشد عرضه منابع «L نیروی کار و K سرمایه» و رشد قدر مطلق نسبت شکاف تجاری^۱ «E» به کل جریان تجارت «T» می باشد.

$$G(V_i) = a_0 + a_1 G(E_i/T_i) + a_2 GL_i + a_3 GK_i$$

اهمیت تجربی ارتباط رشد و درجه باز بودن، مطالعه بر روی مسأله درون زایی است. زمانی که روی واردات و صادرات به تنهایی و به طور جدا تمرکز می شود، انتظار وقوع تورش ناشی از نادیده گرفتن درون زایی وجود دارد؛ اما در «این مطالعه» معیار درجه باز بودن طوری انتخاب شده است که مشکلات مدل زانگ را نداشته باشد و مسأله درون زایی در آن را منتفی سازد. اجزای تجارت از جمله واردات می توانند درون زا بوده و به سطح درآمد بستگی داشته باشد، ولی ترتیبی که برای ظاهر شدن اجزای تجارت در مدل اتخاذ شده است نقش آنها را برون زا کرده و تخمینها می توانند بدون تورش مورد ارزیابی قرار گیرند. بنابراین نسبت شکاف تجاری با جمله خطا، غیر مرتبط است.

فرم پایه و تصریح شده این مدل مبتنی بر داده های کلان و داده های کشوری است. ولی کاربرد آن برای بررسی ساختار تولید و تجارت در تعیین ارزش افزوده صنعتی، دارای اهمیت می باشد؛ چرا که برآورد این مدل در سطح کلان، بدون توجه به بخشها و زیر بخشهای آن (که در آنها امکان بررسی درجه باز بودن تجاری وجود دارد) عملاً کاربرد سیاستی نخواهد داشت. لذا رویکرد بخشی این مدل، با اشاره به برخی از تولیدات صنعتی مورد توجه است.

۳- آزمون فرضیه تحقیق و تخمین مدل

منظور ما از تجارت، درجه باز بودن بخش کالایی اقتصاد بین الملل در صنایع مورد نظر می باشد که ساختار و اهمیت آن در تعیین رشد ارزش افزوده هر بخش مد نظر است. بدین سان، الگوی آزمون فرضیه فوق را به شرح زیر می توان تبیین نمود:

«رابطه ای مثبت میان رشد ارزش افزوده و رشد نسبت شکاف تجارت در میان بخشهای مختلف صنعتی موجود است.»

برای این منظور، تحلیل توأم مقطعی و سری زمانی از رابطه تجارت و رشد در صنعت مواد نساجی،

۱- از قدر مطلق بدین منظور استفاده شده است که تنها جنبه اختلاف مقداری صادرات از واردات اهمیت دارد نه علامت این شکاف.

پوشاک و صنعت کفش و کلاه طی دوره ۱۳۶۷-۱۳۷۹، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

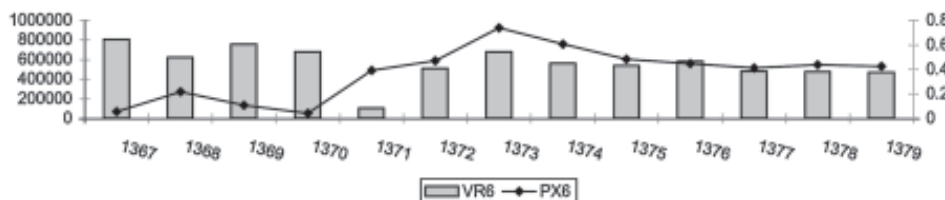
۱-۳ - بررسی آماری نتیجه تخمین در صنعت مواد نساجی، پوشاک و...

برآورد مدل تصریح شده برای صنعت مذکور به شرح زیر است:

$$G(V_5) = -73.39 - 0.07G\left(\frac{E_5}{T_5}\right) + 3.36GL_5 + 60.12GK_5$$

(-19.79) (-14.94) (9.36) (55.71)

رشد قدر مطلق نسبت شکاف تجاری به کل جریان تجارت با ضریب کمی (۰/۰۷)، عاملی کاهنده برای رشد ارزش افزوده $G(V)$ محسوب می شود. از طرفی دیگر، رشد نیروی کار و سرمایه هر دو با ضرایب بالایی، تأثیری قابل توجه بر رشد ارزش افزوده صنعت مورد نظر ایفا می نمایند. در ادامه، به تحلیل رویکرد فوق پرداخته خواهد شد. چنانچه بررسیهای آماری از تخمین معادله فوق نشان می دهد، تمامی ضرایب از معنی دار بالایی برخوردارند و علامت ضرایب با مطالعات آماری مطابقت دارند. تأیید گرافیکی نتیجه حاصل، از طریق مقایسه روند ارزش افزوده و قدر مطلق نسبت شکاف تجاری سالهای ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۹ در نمودار شماره (۱) نشان داده شده است:

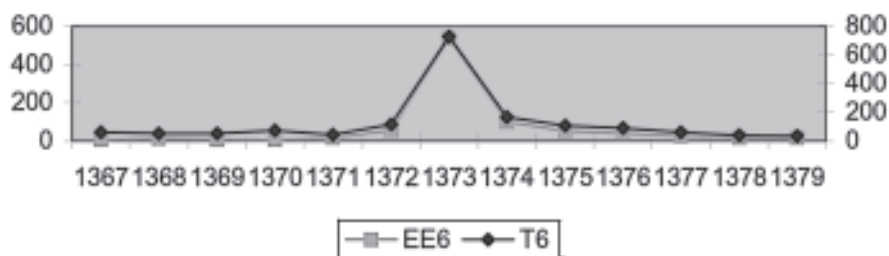


نمودار (۱) روند ارزش افزوده (VR) و قدر مطلق نسبت شکاف تجاری (PX) در صنعت مواد نساجی و پوشاک و...

عملکرد ناهنجار اجزا در سیستم گردش کالا، عملکرد کلی مجموعه یا سیستمی را که از به هم پیوستن اجزای تشکیل دهنده تولید به وجود می آیند، مختل می کند. همان گونه که در نمودار مشاهده می شود، روند رشد نسبت شکاف تجاری در اکثر مواقع کاملاً خلاف جهت روندهای رشد ارزش افزوده حرکت می نماید.

برای آنکه یک سیستم تجاری بتواند با کامیابی به حیات خود ادامه دهد، نه تنها باید عناصر داخلی،

بلکه خود آن نیز به عنوان خرده سیستم یک کل، با سیستمهای دربرگیرنده اش هماهنگ باشد. در واقع ناهماهنگی میان اجزای متشکله یک سیستم تجاری مثل نپذیرفتن مسئولیت در قبال محیط در برگیرنده آن سیستم، شرایط مربوطه را دچار مشکلاتی اساسی می کند. در این صنعت، نبود هماهنگی میان عناصر سازنده سیستم تجاری و عناصر غیر تجاری از یک طرف و ناهماهنگی میان الگوهای عرضه و تقاضا منجر به وقوع درصد بسیار بالایی از شکاف میان اجزای تجاری می گردد. تأیید گرافیکی این نکته را می توان در نمودار شماره (۲) مشاهده نمود:



نمودار (۲) روند قدر مطلق شکاف تجاری (EE) و کل تجارت (T) در صنعت مواد نساجی و پوشاک و . . .

در صنعت مورد مطالعه، رشد توأم سرمایه و نیروی کار باعث رشد ارزش افزوده تولید شده است. افزایش در حجم واحدهای پیوسته همیشه با پیچیدگی ساختار واحدها همراه بوده و تداوم پیدا می کند. در غیر این صورت سیستم های تولیدی، حاصل شیوه هایی تحمیل شده ای است که اصول رفتاری عوامل تولید، مطابق با آنها تنظیم می گردد. در تولیدات این صنایع با توجه به وجود شکاف تجاری بسیار بالا، افزایش در حجم واحدهای تولید شده حتی در کوتاه مدت نیز مقدور نخواهد بود. در واقع مقدار کار صرف شده در تولید کالاها، موجد ارزش اضافی نیست. نیروی کار این صنعت بر حسب مقدار در اختیار گرفته شده توسط کارفرما تنها می تواند صاحب ارزش نسبی در مقابل سرمایه گردد. این تفاوت در ارزشهای نسبی به جانشینی سرمایه و نیروی کار می انجامد.

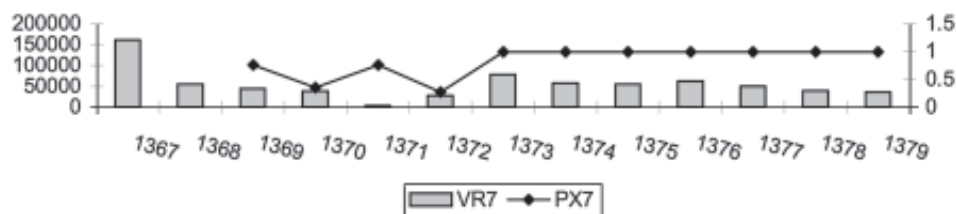
۳-۲- بررسی آماری نتیجه تخمین در صنعت کفش و کلاه و...

برآورد مدل تصریح شده برای صنعت مذکور به شرح زیر است:

$$G(V_6) = -56.62 - 0.81 G\left(\frac{E_6}{T_6}\right) + 4.73 GL_6 + 19.61 GK_6$$

(-2.27)
(-172.28)
(26.69)
(350.82)

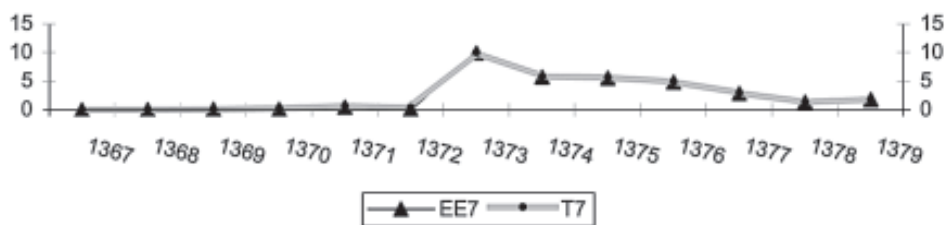
رشد قدر مطلق نسبت شکاف تجاری به کل جریان تجارت با ضریب (۰/۸۱)، عاملی کاهنده برای رشد ارزش افزوده $G(v)$ محسوب می شود. از طرفی دیگر، رشد نیروی کار و سرمایه هر دو با ضرایب بالایی، تأثیری قابل توجه بر رشد ارزش افزوده صنعت مورد نظر ایفا می نمایند. در ادامه همچون صنعت قبلی، به تحلیل رویکرد فوق پرداخته خواهد شد. چنانچه بررسیهای آماری از تخمین معادله فوق نشان می دهد، تمامی ضرایب معنی دار بالایی برخوردارند و علامت ضرایب با مطالعات آماری مطابقت دارند. تأیید گرافیکی نتیجه حاصل، از طریق مقایسه روند ارزش افزوده و قدر مطلق نسبت شکاف تجاری سالهای ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۹ در نمودار شماره (۳) نشان داده شده است:



نمودار (۳) روند ارزش افزوده (VR) و قدر مطلب نسبت شکاف تجاری (PX) در صنعت کفش و کلاه

همانگونه که نمودار شماره (۳) نشان می دهد، نسبت شکاف تجاری در مجموع، روندی متناقض با روند ارزش افزوده دارد. در این الگوی تولید، که اجزای تشکیل دهنده آن سیستمهای مکانیکی است، اجزای تولید نمی توانند برای خود هدف گذاری کنند و ناگزیرند به دنبال هدفهایی که مدیریت برای آنها تعیین کرده است، حرکت نمایند. در چنین سیستمی، هماهنگی عناصر درون سیستم، و همراهی آن با محیط بیرون، ناممکن است. تجارت در چنین سیستمی که برنامه تولید آن خارج از تعامل اجزای تشکیل دهنده می باشد، در سطح ملی و بین المللی غیرممکن است و در صورت اهتمام به چنین عملی، عامل کاهنده رشد محسوب می گردد. تأیید گرافیکی همسانی روند شکاف تجاری با روند کل تجارت را می توان در نمودار شماره (۴) مشاهده نمود.

در این صنعت نیروهای تولیدی با وجود آنکه نقشی فزاینده در رشد ارزش افزوده دارند، اما (ساختار تولید به گونه ای است که این نیروهای تولید) در جهت ایجاد شرایط لازم برای ایجاد ناهماهنگی در یک دستگاه نامتعادل و ایستا، به کار گرفته می شوند. مسلم است که اجزای تولید، عملکرد مجموعه را مشخص نمی کنند. شاید به همین دلیل است که گاهی در بررسیها از تجزیه خوب یا ترکیب بد سخن به



نمودار (۴) روند قدر مطلق شکاف تجاری (EE) و کل تجارت (T) در صنعت کلاه و کفش

میان می آید و یا از ترکیب نامناسب، که هر یک به تنهایی مناسب به نظر می آیند، یاد می شود. در این صنعت بهره وری نیروی کار، قادر به ایجاد ارزش اضافی نیست و این دستمز د است که مطابق قانون کلی ارزش، در مورد هر کالایی از جمله کار معتبر بوده و در ارزش افزوده تولید وارد می شود. سرمایه بدون ترکیب مناسب با چنین نیروی کاری، با وجود آن که در کوتاه مدت عامل رشد محسوب می گردد، پس از گذشت مدتی، شروع به کندی آهنگی که فعالیت تولید به آن خو گرفته است، خواهد نمود.

۴ - خلاصه و نتیجه گیری

در ادبیات تجارت بین الملل، به دلیل فقدان نظریه اقتصادی برای بنگاهها، بررسی آثار تجارت تولیدات بنگاهها روی رشد تولید، به ارزیابی سیاستهای تجارت کشورها مرتبط شده است. در واقع این مشکل تئوریکی توسط فروزی که از یک سطح به سطح دیگر انتقال می یابند، قابل حل می باشد. آنچه مهم است این است که مفاهیم عمومی و مشترکی در زمینه یاد شده از این امر که تجارت، ظرفیت توسعه را افزایش می دهد، حمایت می کنند. بنابراین سیاستهای تجاری که سطح بلند مدت تولید را در بنگاهها تحت تأثیر قرار می دهند، دارای آثار تعیین کننده ای بر روی نرخ رشد می باشند. از سویی دیگر، بنیانهای تئوریکی برای نشان دادن منافع پویا، ضعیف، نا واضح یا ناموجود هستند. در واقع همیشه حاصل و آثار سیاستهای تجاری پویا، نسبتاً بیشتر از حجم تجارت می باشد، بنابراین یک شکاف مهم میان پیامهایی که از کاربرد ادبیات تئوریک استخراج می گردد و واقعیتی که ادبیات کاربردی ترسیم می کند وجود دارد. در این مقاله سعی شده است که با استفاده از مطالعه کاربردی، به این موضوع نیز پرداخته شود. در طول دوره به طور نسبی بلند مدت به علت آن که آورده های ایستا از سیاستهای تجاری باز، گرایش به کوچک نمایی توضیح دهنده پدیده رشد واقعی را دارند، توجه به آثار پویای درجه باز بودن تجاری امری ضروری

است. هدف ما در این مقاله، بررسی ساختار تجارت در برخی از صنایع ایران و نقش آنها در ایجاد رشد است. بنابراین به بررسی تعیین کننده‌ها و قدرت توضیح دهنده‌گی آنها با کمک تخمینهای اقتصادسنجی می‌پردازیم. آزمون این تحقیق را به قرار زیر می‌توان بیان نمود: رابطه‌ای مثبت میان رشد ارزش افزوده و رشد نسبت شکاف تجارت در میان بخشهای مختلف صنعتی موجود می‌باشد.

نتایج تجربی در صنعت مواد نساجی و پوشاک نشان می‌دهند که رشد قدرمطلق نسبت شکاف تجاری عامل کاهنده برای رشد ارزش افزوده محسوب می‌شود. همین نتایج برای صنعت کفش و کلاه تأیید می‌گردد. بنابراین رابطه مثبت میان رشد ارزش افزوده و رشد نسبت شکاف تجارت در دو صنعت یاد شده در ایران مشاهده نمی‌گردد. این نتیجه بیانگر نابسامان بودن وضعیت دو صنعت مزبور در ایران است. بنابراین نخستین توصیه سیاستی این مقاله دلالت بر بهبود عملکرد کلی مجموعه یا سیستمی دارد که از به هم پیوستن اجزای تشکیل دهنده تولید در این دو صنعت به وجود می‌آیند. همچنین نتایج خاطر نشان می‌سازند که رشد توأم سرمایه و نیروی کار باعث رشد ارزش افزوده تولید در صنعت نساجی و پوشاک شده است. همین نتایج برای صنعت کفش و کلاه مشاهده می‌گردد. بنابراین همان طور که مشاهده می‌شود، تنها عوامل تولیدی قادر به بهبود ارزش افزوده این دو صنعت مورد مطالعه هستند، و «کارایی» نقشی در افزایش ارزش افزوده ندارد.

منابع و ماخذ

- Andres, J. (2002). Openness and Total Factor Productivity in Spain, 1964-1975. University of Zaragoza (Spain), pp. 1-34.
- Baldwin, R. (2003). Openness and Growth: What's the Empirical Relationship?. NBER, Working Paper 9578, pp. 1-36.
- Birdsall, N. and Hamodi, A. (2002). Commodity Dependence, Trade, and Growth: When "Openness" is not enough. Center for Global Development, Working Paper Number 7, pp. 1-32.
- Choudhri, E. and Hakura, D. (2000). International Trade and Productivity Growth: Exploring the Sectoral Effects for Developing Countries. IMF Staff

Papers, Vol.47, No.1, pp. 30-53.

- Frederico, G. and Jayme, Jr. Notes on Trade and Growth, 2001.
- Nathan, N. Growth and Trade Policy: an Empirical Analysis, 2000.
- Piazzolo, M. Determinants of South Korean Economic Growth, 1955-1990, 1995.
- Rodriguez, F. and Rodrik, D. Trade Policy and Economic Growth: A Skeptic's Guide to the Cross-National Evidence, 1999.
- Schiff, A. (1999). Some Connections between International Trade and Endogenous Growth. *Advanced International Trade*, 616.741, pp. 1-20.
- Srinivasan, T.N. and Bhagwati, J. (1999). Outward-Oriented and Development: are Revisionists Right?. *Yale University*, september.17, pp. 1-44.
- Srinivasan, TN. and Bhagwati, J. Trade and Poverty in the Poor Countries. *American Economic Review Papers & Proceeding*, May 2002, pp. 1-12.
- Walde, K. and Wood, C. (2000). The Empirics of Trade and Growth: Where are the Policy Recommendation?. *Department of Economics University of Dresden 01062 Dresden. Germany*, pp. 1-22.
- Zhang, S., Link between Trade and Income: Export Effect, Import Effect, or Both?. *Department of Economics Syracuse University*, March, 2003, pp.1-60.
- Zhang, S., A Panel Study of the Openness-Growth Linkage. *Department of Economics Syracuse University*, December 16, 2002, pp. 1-42.